هست نیکو سیرتی می باید و داد و انصاف اسکندر را خوش
وار در ایو سیرت کرکی دخی داد و انصاف که اسکندره خوش

آمد و عمل وی بوی باز داد **قطعه** بایدت منصب بلند بکوش
کلدی و انک عملنی انکا کرو ویردی کرک سکا که یوجه منصب اوغراش

تا بفضل و هنر کنی پیوند نه بمنصب بود بلندی مرد
تا فضلله هنره اولاشه سن منصبله اولمز ادمک یوجه لکی

بلکه منصب شود بمرد بلند **حکمت** سه کار از سه گروه
بلکه منصب یوجه اولور ادم له اوچ ایش اوچ بولوکدن

زشت آید تندی از پادشاه و حرص بر مال از دانایان و بخل
چرکین کلور غضب شاهدن دخی مال اوزره علمادن دخی بخل

از توانگران **قطعه** این سه کار است کش نگار زشت
بایلردن بو اوچ ایشدر که والدر که انی چرکین نقش ایدر

از سه کس خامه نگارنده تندخویی ز پادشاه قوی
اوچ کمسه دن نقش ایدیجی قلم بدخویی پادشاهک قوی

حرص دانا و بخل دارنده **حکمت** حکیمان گفته اند که
عالمک حرصی اوبنجی بایک بخلی حکما دیمشلر که

همچنان که جهان بعدل آبادان گردد بجور ویران عدل از ناحیت
شونکه که جهان عدل ایله معمور اولور جور ایله خراب اولور عدل کندو طرفندن

خویش بهزار فرسنگ روشنایی دهد و جور از جای خود بهزار
بیک فرسنکه ضیا ویرور دخی جور کندو یرندن بیک

فرسنگ تاریکی دهد **قطعه** بعدل کوش که چون صبح آن طلوع کند
فرسنکه ظلمت ویرور عدله چالش که صبح کبی اول عدل طلوع ایده

فروغ آن برود تا هزار فرسنگی ظلام ظلم چو ظاهر شود بر آید تیره
انک شعله سی کیدر تا بیک فرسنکه ظلمک قرانکولغی ظاهر اوله طلوع ایدر

جهان ز تیرگی و تلخ عیشی و تنگی **حکایت** درویشی قوی
جهان قرانلقدن و اجی دیرلکدن و طارلقدن بر قوی درویش

هست

هست با پادشاه صاحب شوکت طریقهٔ اختلاط و سابقهٔ
شوکت صاحبی بر پادشاه ایله اختلاط طریقی دخی انبساط

انبساطی داشت روزی از وی نسبت با خود گرانی تفرس کرد
سابقه سی واردی بر کون اول پادشاهده کندویه نسبت ثقلت فراست ایتدی

هر چند تجسس نمود جز کثرت تردد و بسیاری آمد و شد اثر ا
هر نه قدر که تجسس کوستردی تردد چوقلغندن غیری دخی کلوب کتمک چوقلغندن غیری اثر

سببی نیافت دامن اختلاط از وی در چید و بساط انبساط در
سبب بولمادی اختلاط اتکنی اندن دوشردی دخی اول بساط انبساطی دوشکی

نوردید روزی آن پادشاه را با وی در ممری اتفاق ملاقات افتاد
دوردی بر کون اول پادشاهک انکله بر یولده اتفاق ملاقات دوشدی

زبان بمقالات بگشاد گفت ای درویش موجب چیست که از ما بریدی
دلنی سوزه اچدی دیدی که ای درویش سبب ندر که بزدن کسلدک

و قدم از آمد ما در کشیدی گفت موجب آنکه دانستم که از سبب
دخی ایاغی بزه کلمکدن چکدک دیدی سبب اولدر که بلدم که کلمکک

آمدن سوال به که از جهت آمدن اظهار ملال **قطعه**
سببنده سؤال یکدر که کلمک جهتنده دخی ملال اظهار ایتمکدن

بر درویش گفت آن توانگر چرا | بر پیشم بس از دیرها آمدی
درویشه دیدی اول بای نیچون | بنم اوکمه نیچه دملردن کلدک

بگفتا چرا نامدی پیش من | بسی خوشتر است از چرا آمدی
دیدی نیچون کلمدک بنم اوکمه | چوق یکدر نیچون کلدک دیمکدن

روضه سوم در بیان شکفتن شکوفهای
اوچنجی روضه

باغستان حکومت و ایالت که متضمن میوه های نصفت و عدالتست
باغچه لرینک بیاننده در که قبلیجیدر انصاف و عدالت یمشلرینی

حکمت فائده در وجود سلاطین ظهور نصفت و عدالتست نه قهرس
سلاطینک وجودنده انصاف و عدالت ظاهر اولمقدر یوقسه

Copyright © King Saud University